

بیروزی پروفیسورهای هایتس نیز دانشگاه دوسلدورف، چاب روزنامه فرانکفورتر آلگمایته (۱۵) در آورم و نوشتاش نام مشتاقانه صنعتی روزنامه را از دستم کشید و خواند و سپس به جستجوی تاریخ روزنامه پرداخت و تبسمی بر لبانش نقش بسته صنعتی روزنامه را کنار گذاشته ظاهراً با زبوش خسته شده بود و نمی توانست با دیگر زبهر چشمی و با تلاش جافرها تا انتها مرور کند همزمان خوشبختی فرزایستی سر سیمایش چریان یافت.

با تحکم گفتند: برای چه چنین شادمانید؟ اسم همکاران شما، حتی همکاران جوان و در سطوح پایین تر شما را از ترنیم بخش نابرها کرده اند. در محافل ادبی هر کس دستش بر آستین شما می رسد بولایش بیاضی برگزار کردند و ندانسی به عوا فرستادند مکتبهای شما ترنیم بخش استخرهای عمومی، رستورانهای درجه یک، یک تیمهای فوتبال و کارخانههای سنگار شده و بی روی اسکلیس ها هم چاپ کردند. - حرف مرا قطع کرد فرسوسکلیس ها راستی را بخوبید از این کارشان چنان هم بد می آید یا این پاسخ به یک کلمه جا خودم.

مصراة گفتند: همه حرفها را به شوخی نگویید؛ در فضای سایبرشن بیرون چشکی به من زد و پرسید: می خواهید نزدیک تر بیاید؟ این جا به حد کافی جا برای دو نفر هست. من حوصله ندارم درون تابوت به هر اطرافم بگردم. - فعلاً علاقه ای ندارم درون تابوت بخرم، بگذارید کمکتان کنم تا از درون تابوت بیرون بیایید کسی با هم قدم می زنید و بعد روی نمکت می نشینید. همسرتان ماهیلده (۱۶) فکر نمی چوب داد؛ این فکر ماهیلده نبود او هرگز فکراهی از زمین نداشت. این راهها و نمیکت ها را موش های صحرائی برابیم درست کردند؛ چون یکی از شرهایم را در تابوت آن ها سوره بودم.

با خود فکر کردم؛ این فرصت مناسبی است تا تلجب اعتماد کنم و مسئولیت اصلی خودم را به او ازشان کنم. به جای پاسخ با دو قدمه شمر از سروده های هاینه درباره موش صحرائی که علاقه وادری بدان ها دارم. به استقبال شفافید: «ثوبه موش های صحرائی معلول فقط می خواهند بلند و بنوشند. به هنگام نوشیدن و بلعین فکر نمی کنند / که روح ما نشاناید. - اااا یک چنین موشی خوشی که که نه ترسی از چینه دارد و نه گریه به آن ملکی دارد نه انتودختی / آرزوی می کند جهان را از نو تقسیم کنند»

همین اشعار را که به زبان مجاری برگردانده بودم، برایش خواندم. هاینه ابراز تأسف کرده که به زبان مجاری آشنا نیست. ولی گوش هایش به او گوشزد کردند که برنگران من خیلی بهتر از سروده های او است. سپس شاعر متوجه شد که موش ها هم از برگردان من خوششان آمده است، و اگر در نیمه های شب روی نمکت جا خوش کند همواره چند موش مجلسی آرایش خواهند شد و وطنی مونسقایی اشمار را در گوش هاینه سوت خواهند زد ولی او اکنون قصه تازار با سیرین بنگار و تاملی هم به ترسانمن می نازارد. و خوب می دانند که نگار

مشترکی متصادم می شود چنان شمشیر کتنده است که در مقایسه با ۲۶ قفر کوچک که به صورت مجزا و چه یکجا مسخره به نظر می رسد سر فرصت بیکار دیگر به این موضوع می گردم و مفصلاً برایتان توضیح می دهم. حالا فقط مختصر می خواهم بگویم که بوی شمشیر کتنده فاضلاب شما هم در این میان نقش دارد و برای همین هم پروفیسورهای آلمانی تظریف نمی خواهند چیزی از شما بپانند. آن ها نه می توانند بیستی بوی شما را ندانند و بگیرند و نه شرایطی که گفته های شما را تأیید کرد بیدینند.

هاینه در پاسخ: هبا خوشبختی می شوم که ذخیره ای تخم مرغ های کتنده و گوجه فرنگی های ترشیده در میهنم همواره نیازهای عمومی را برآورده می کند. تا زمانی که جنیم باید همچین چیزهایی بر سر و کلام اصابت کنند؛ زرم نه به خاطر بیهوشی بودند، بیهوشی ها بفرین خاطر که آن به غسل تعمید آن ها نماند. مسیحی ها به این جهت که اعتقادی به غسل تعمید آن ها نداشتند و بیهوشی ها و مسیحی ها با هم چون کافر بودم، دوستان تعمید فراسلم بدین سبب که استعدام را در محراب تقوای کارونه بسوزرزاری آن ها قسریلی نکردم. محافظه کاران به این دلیل چون مرا سوسپالیست می نامند و سوسپالیستهای تخیلی بدین جهت چون دلم نمی خواست در سرزمین برابری بزرگ آن ها قدم بزنم بر من شوریدند. - من هیچ دلیلی برای کشود ندارم، چون برخی ها تخم مرغ های کتنده می خورند و بوی گوجه فرنگی های آبپز را با سرم بر من می کنند. این چمنه ای که گفتید هنوز هم در معمرش آماج خجلت آن ها قرار دارم، برابیم تازگی داشت:» در جواب گفتند: «وضع بسیار خوب تر از این حرفها است. تخم مرغ های کتنده و گوجه فرنگی های ترشیده روی تصویر ساز خنک شده اند. نیاز بی تخم مرغ های کتنده بی تازه نیست. کافی است فقط شما را نشان بدهند. برای همین هم باید دست به کار بشوید و برای دفاع از سرف نوبستگی خود اقامتی بکنید»

باز هم هاینه چشمالش را - یا بهتر بگویم گودال چشمالش را - بر من دوخت گفت «چوان» که گرچه در اصل سترتر از او بودم، حالا چه خسی دارد که از خود دفاع کنیم؟ دپواره یا دامنان دوسلدورف وارد صحبت شد ولی پیش از شروع مباحثه حسد شد. هاینه پروفیسورها از روی کتاب های اصلی خودشان مرا اصلاح می کنند. در دوران ما هم وضع غیر از این نبود. راستی، بیست حکم دستگیری من هنوز هم به قوت خود باقی است. - «دیگر نه». - «فوسس آن وقتها قبل از آن که زمین گیر بشوم می خواست نزد پرتشم که از او امید بپهنوی داشته بودم. بوی اولی طرف مقامات اطلاع حاصل کرد که در مزر بر بوم می شنید انتظارم را می کشد. با این دیدگاه، علی، بال های مرا کتند و برای تحمل چنین سختی های صمیمانه ای خودم را او وقتها بسیار ضعیف احساس می کردم. ولی از نظر اخلاقی احساس ارزش شخص من از این که به مقدر مرا جندی می گیرند، به خود می رسد. بیهوشی وضع سانسور از چه قرار است؟ - «دیگر سانسوری در نظر نیست. حتی مجموعه آثار شما منتشر شده و از نظر علمی تفسیر گردانند و آن هم در چاپ های متعدد». یعنی دیگر سانسوری در کار نیست؟ اگر اکنون

حرفها، از گازی که من حرف می زنم از جاه فاضلاب

فرهنگ توسعه

در قید حیات می بودم وضع غمناک‌گیزی می بود پس تیرهای زهرآگین را به یکجا باید برت می کردم؟ ستایش انگیزترین هدفها از بین رفته است که اگر بدون ریسک به هدف اصابت کنیم سایر چیزها هم جلبابیت خود را از دست می دهند پس اگر دیگر سانسوری در کار نیست که باید با قیچی ظریفش نوشته‌های احمقانه‌های مرا از لایه‌های کتابهایم حذف کند؟ از این گفته‌ها با فریب سانسور، بندبازی فکری ضروری مرد با افکارشان چنان محدود کردند که بدون آن‌ها به احتمال زیاد به چیزی نازار میسبل می‌شده اقرار می‌کنم که خیلی از خودگفتگی به خرج دادم تا جوین خرم در حال غلیان وجودم را سرکوب کنم که هایتان که پنج می‌زدگوی همان کسی نیست که در سال ۱۸۷۵ مجلس آلمان مستر در فرانکفورت چاپ مجموعه‌ای آثارش را ممنوع اعلام کرد. دیگر وقتی برایت تعاده بود تا اعتراض‌ها را چینی‌دیده کنم که هایتان پاسخی لایه داد. به نظر می‌رسید قدرت مشیونان تو در تنهایی و تاریکی چنان رشد کرده که با اندکی تمرکز افکار انسان را می‌شند و با صفا بلند و رسایی گفته‌ها تنها مجموعه‌های اناروم، بل که آن چیزهایی را که هنوز بر روی کاغذ سرازیر نکرده بودم. پیشاپیش به حسن اید محکوم کرده‌ام گفتنی: «خوب می‌کنید، همین مثال خوش است در دربار آلمان از چیزی هم که سبزی شده می‌تواند ابراز تنفر کند»

هائیه پرسید: چیزی باید ابراز تنفر کنست؟ مرا در زادگاهم سرزشت می‌کردند که از دیدگاهی که بتوان جندی گرفت بهره‌م. و هنگامی که علیه کتاب‌هایم در فرانکفورت از مسی‌های قانونی اقدام کردند به وضوح ابراز داشتند که ترفی من طبیعی و قابل پیش‌بینی است. در واقع تصور می‌کردند تا آخرین نفس‌هایم به اصول خود پای‌بند خواهم ماند. بزرگ‌ترین تأیید زندگی‌ام را مدیون مجلس آلمان هستم و به مانند فردوستی باوفا از مجلس آلمان می‌سپارم. و حالا از شما خواهش می‌کنم از من کمی فاصله بگیرید، چون ناراحت می‌شوم از این که من درون تالیوت نشستام و شما بیرون ایستاده‌اید خواهش کوچکی از شما دارم، چشمه‌ایان را هم بنگارید تا خودم را از این‌جا بیرون بکشم و جایی بنشینم. بعد می‌توانیم بیرون از این‌جا کمی اطراق کنیم. آزادی همان طور که شاید خود شما هم می‌فانید نسبی است.

صداي سوتی مرا به وحشت انداخت. هائیه رویه‌روی من روی نیمکت نشست. دست کم صورت و دست‌هایم به سوی من متمایل بودند. او گفته‌ها این‌ها سوش‌های صخرایی همیشه بدین نحو به من ادا احترام می‌کنند و این چه می‌شوید بیت نهم شرم است. برای اظهار فضل افزودم: «پس هنوز بیت پنج دیگر را هم باید دست خود زمزمه کنست». «متلاهی از آن‌ها در اطراف ژانویه من می‌زنند و برخی هم از پاچی شلوارام آبی می‌زنند و سوت می‌زنند. این‌ها به چیز قابل ملاحظه‌ای پیدا کنند و باز تمدای از آن‌ها به زیربغلم می‌خرند ولی دست‌هایم به آن‌ها احترام قایلند می‌بینید». «واقعاً همین طور است». «چون این‌ها موش‌های محرابی فرانسوسی هستند در وجدان آزادی به نحوی لانه کرده‌اند. سوش‌های آلمانی ممکن است روی دست‌ها و صورت‌م و پوی بخورند از این گذشته آن‌ها با صوت خود اشعارم را نخواهند نوشت. بل که ترانه‌ای شوابی (۱۹) دیرهم

برای بلان را ترجیح می‌دهتم.

فراد زده: «منظور من هم همین است! حرف من هم همین است. برای همین به منضم است اسروزه دیگر سانسوری در کار نیست ولی از نظر خیلی‌ها شما ساکنون هم یهودی بودید. فرانکفورت (۲۰)»

وطن‌فروشی، لامذهب و راقص شهید که اندیشه را به بانای و اجزای سق می‌دهد و تنها به خاطر موقعیت رفیع خود کلمه مقدسات یهود و مسیح را به منجلا می‌کناید و قریانی می‌کنید این طرز تشکر شما به وضوح به هنگام تصمیم‌گیری پروفیسورهای دانشگاه دوسلورف مطرح گردید.

دستش را بلند کرد و موش‌ها پراکنده شدند باز هم به جره‌های لیخند نقش بست و گفت: «فای محترم، اگر فقط یکبار دیگر استهزا کنم مرا به زبان بیارودن آن هم در این ارتباط استهزاسیم. این وقت مطمئن خواهم شد که از کل گفته‌هایم حتا یک کلمه هم سر زده‌اند. بد متأسفانه حقیقت دارد که اناروم موضوع روز هستند و این خود ثابت می‌کنند که بی‌فکری قومی دست نخورده مانده است. از طرف دیگر، انسان خودبین است. و اگر این انسان شاعر باشند آن وقت این خودبینی دوچندان می‌شود و به همین سبب این رفتار مرا دشمنان می‌کنند که پس از گذشت این همه سال، با خدا می‌فاند چندی و چند سال هنوز هم ناسزا جوامع می‌کنند این بزرگ‌ترین افتخار یک شاعر است که مردم سال‌های متلاهی با شور و شوق تمام با او در ستیز باشند! جواب دادم: «در صورتی که موضوع فقط به خود شما مربوط است. شد احتمالاً حق با شما بود، اگر بخواهند شما را از سرزمین ارض‌ها طرد کنند».

صحت مرا قطع کرد: «تا زمانی که از من نفرت دارند زندگی، نفرت آن‌ها اثبات می‌کند آثار مرا بسیار خوب و دقیق درک می‌کنند. خیلی چالپوشانه است. به نظر باید حتا به حال گوته (۲۱) و منتخب آثار نصف نبعاش غیبه خورد».

اندوه و سیمی بر من مستولی شد در نهایت متوجه شدم که با او نمی‌توانم به راحتی کنار بیایم. خودم را به گدایی تسکین دادم که بالاخره مسئله‌ی خودش است. اگر همانی‌ها هو نمی‌گردند نمی‌توانم وادارش کنم. سپس هائیه حالت تهاجی به خود گرفت و پرسید: «فکر می‌کنید اگر عکس‌های من مثل عکس‌های الکساندر پتوی (۲۲) شما در فهرست غنایا به صورت نشانه‌ای بگر جای می‌گرفتند در موقعیت بهتری قرار می‌گرفت؟»

آلمادی رفتن شدم. دیگر بهتر است پتوی را به بازی نکشاند و خواستهم همین را با هائیه مطرح کنم که گفتند: «او شاعر بزرگی بود به مترجمین آثارش خاطر نشان می‌شوم که حتا از لایه‌های چاپ‌های حقیر آلمان آثار او، آتش اندیشه‌اش به بیرون می‌تواند همین طور برای او و آثارش غیبه می‌خورم، گرچه چندان دل خوشی از من نداشت. من برای مرگ قهرمانانه‌ایما و اشارات باشکوه را کم داشتیم. فلج ستین فقرات تناسیب نامم برین تر بود گرچه ناروا می‌دانستم که بخشی از آثارم را به طور غیر قابل توصیفی در انوش نکست در نظراند. من می‌کنم که در طول زندگی‌م دوستان قراولان برای خود دست و پا کرده بودم. زندگی همین است. می‌خواهید بروید؟»

ارزش سوت موش‌ها نم و چکیدن قطره‌قطره‌ی آبه چراغ قوه‌ام خاموش شد. شاعر گفت: «فتر سبید انسان می‌تواند با تیرده‌ها می‌بگیرد تا تنهایی هم وضع از همین قرار است. هیچ وقت گوته به ذهنش خطور کرد بود تا از خودش تعریف کند و بگوید: «من یک شاعر آلمانی هستم». لغت بر شیطان چه نیازی به این کار داشت؟ ولی من به خلاف او با صدای بلند این جمله را گفتیم. چون می‌ترسیدم کسی خرفم را باور نکند. و به جایش برای دردم درست کردند و حاضر نشدند عقوبت کنم. و چیزهای دیگر را هم نمی‌توانستند بر من ببخشند که راضی فرانکفورت شدم. یک شاعر آلمانی دست کم دلش می‌خواهد در ولایت خود بماند. سایر چیزها را هم نمی‌توانستند بر من ببخشند. این که در میان فرانسوی‌ها سکا گردید، و این که سپهن من سه به سرزمین آلمان و نه تله متالمان، بل که به زبان آلمانی خلاصه می‌شد... احمق‌ها، اصلاً دلم می‌خواهد هیچ وقت مرا نبخشند!

دو چشم درشت در تاریکی بر من درخشیدند، دیگر سیما و دست‌هایش را نمی‌دیدم. هائیه گفت: «راه خروجی بر بالای سر شما است. خود را بالا کشیدم، خنکای آجرهای پوشیده از سبزه را بر دستام لمس کردم. آن‌ها را کنار زدم و راه را هموار کردم. دانستم بیرون می‌خریدم که صدای شاعر به گوشم رسید: «به جسمه‌هایم علاقه‌ی چنانی ندارم، ولی باور کنید دلم به حال اسکس‌های می‌سوزد از درخشین عکس‌هایم در روی اسکس‌های درشت استقبال می‌کنم».

پانوست‌ها:

- 1- Salomon Heine
 - 2- AIMANSUR
 - 3- Hegel
 - 4- Goethe
 - 5- Saint Simon
 - 6- Eugenie Creence Mirat
 - 7- Dr. Karl Marx
 - 8- Romanzoro
 - 9- Istvan Eorsi
 - 10- Düsseldorf
 - 11- Heinrich Heine
 - 12- Deutschland. Ein winter märchen
 - 13- Franz Liszt
 - 14- Chopin
 - 15- Frankfurter Allgemeine
 - 16- Mathilde
 - 17- نویسنده و سبک‌گرای سرزشتاس آتریش Karl Kraus (۱۸۷۴-۱۹۳۶) در ناشر مجله‌ی دی‌فا فاکل م.م.
 - 18- Carolus Magnus
 - 19- Schwabisch آلمان
 - 20- Frankophite
 - 21- Johan Wolfgang Goethe
 - 22- شاعر غنایی سرارونفلی مجار ۱۸۴۳-۱۸۴۹ Alexander Petofi
- از اولین مبارزان آندیشه‌ی آزاد که در مبارزات انقلابی از پای درآمد. م.